موضوع: ادله وجوب سلام/ سلام/ واجبات نماز

فهرست مطالب:

[وجوب سلام 1](#_Toc179289530)

[ادله وجوب سلام 1](#_Toc179289531)

[دلیل اول 1](#_Toc179289532)

[بررسی سندی 1](#_Toc179289533)

[اشکال آقای سیستانی به رساله علل 1](#_Toc179289534)

[پاسخ به اشکال آقای سیستانی 1](#_Toc179289535)

[پاسخ به اشکال آقای خویی 1](#_Toc179289536)

[اشکال آقای سیستانی به رساله محض الاسلام 1](#_Toc179289537)

[پاسخ به اشکال آقای سیستانی 1](#_Toc179289538)

[بررسی دلالی روایات 1](#_Toc179289539)

فصل في التسليم و هو واجب على الأقوى و جزء من الصلاة، فيجب فيه جميع ما يشترط فيها من الاستقبال و ستر العورة و الطهارة و غيرها، و مُخرج منها و محلّل للمنافيات المحرّمة بتكبيرة الإحرام؛ و ليس ركناً ، فتركه عمداً مبطل، لا سهواً؛ فلو سها عنه و تذكّر بعد إتيان شيء من المنافيات عمداً و سهواً أو بعد فوات الموالاة، لا يجب تداركه ؛ نعم، عليه سجدتا السهو للنقصان بتركه؛ و إن تذكّر قبل ذلك أتى به و لا شيء عليه، إلّا إذا تكلّم، فيجب عليه سجدتا السهو. و يجب فيه الجلوس، و كونه مطمئنّاً.[[1]](#footnote-2)

# وجوب سلام

بحث در وجوب سلام بود و اینکه اگر واجب است آیا جزء آخر نماز است و یا جزء آخر نماز تشهد بوده و سلام شرط صحت این جزء است که در این صورت واجب شرطی می‎‌شود و یا اینکه سلام، جزء نماز یا شرط صحت نماز نیست؛ بلکه صرفا یک واجب نفسی و مقدمه حلال شدن تکلم و اتیان به منافیات نماز است.

اصل اینکه سلام واجب است یا واجب نیست مورد اختلاف واقع شده است. جمعی از بزرگان مانند شیخ مفید[[2]](#footnote-3)، شیخ طوسی[[3]](#footnote-4) ، ابن ادریس[[4]](#footnote-5)، علامه در قواعد[[5]](#footnote-6) و اکثر کتبشان قائل به عدم وجوب سلام شدند.

به شیخ صدوق نسبت داده شده که ایشان در امالی فرموده: «من دین الامامیة وجوب التسلیم» اما این تعبیر در امالی نیامده بلکه فرموده «و التسليم في الصلاة يجزي مرة واحدة مستقبل القبلة و يميل بعينه إلى يمينه و من كان في جمع من أهل الخلاف سلم تسليمتين عن يمينه تسليمة و عن يساره تسليمة كما يفعلون للتقية»[[6]](#footnote-7) یعنی از دین امامیه است که یک سلام مجزی است و نیاز نیست دو سلام بدهد؛ اما اگر در شرایط تقیه بودند، مشکلی نیست مثل عامه یک بار به طرف راست بگویید« السلام علیکم و رحمة ‌الله» یک بار به طرف چپ رو کنید بگویید «السلام علیکم و رحمة الله». در نتیجه عبارت ایشان ناظر به این است که دو سلام واجب نیست اما روشن نیست که ناظر به این باشد که همه امامیه می‎‌گویند یک سلام واجب است و با این تعبیر استحباب سلام به عنوان دین امامیه را نفی کند. علاوه بر اینکه ایشان نظر خود را به عنوان دین امامیه بیان می‎‌کرد و ادعای اجماع نداشت. مطالبی که در امالی آورده با این تناسب دارد که نظر خودش را بیان می‎‌کند چنانکه در اعتقادات که اعتقادات امامیه را بیان می‎‌فرمایند، نظر خودشان را بیان می‎‌کنند و شیخ مفید نیز تصحیح الاعتقاد را برای بیان عدم صحت بعضی از ادعاهای ایشان نوشتند.

# ادله وجوب سلام

## دلیل اول

حدود هشت روایت داشتیم که مفادشان این بود که «تحریم الصلاة التکبیر و تحلیلها التسلیم».

### بررسی سندی

آقای خویی در سند این روایات مناقشه کرده و فرمودند که حق با محقق اردبیلی و صاحب مدارک است که سند هیچ کدام از این هشت روایت تمام نیست و از این روایات قطع به صدور نیز حاصل نمی‎‌شود[[7]](#footnote-8).

اما این بیان صحیح نیست. درست است که تنها دو مورد از این روایات در کتب اربعه است اما ضرورتی ندارد که حتما در کتب اربعه نقل شده باشد بقیه روایات نیز درکتب شیعه مانند علل الشرایع، خصال، مناقب ابن‌شهر آشوب بیان شده است. خصوصا اينكه بعضی از آنها با چند سند نقل شده است مانند روایت علل فضل بن شاذان و روایت محض الاسلام كه هر کدام با سه سند نقل شده و در انتها به فضل بن شاذان می‎‌رسد که ایشان هم جلیل القدر و در اوج وثاقت هستند و این برای وثوق به صدور کافی است. علاوه بر اینکه می‎‌توانیم سند علل فضل بن شاذان و سند رساله محض الاسلام را تصحیح کنیم.

### اشکال آقای سیستانی به رساله علل

آقای سیستانی هم در مورد رساله محض الاسلام و هم در مورد رساله علل فضل بن شاذان اشکال کرده بودند. عمده مناقشه ایشان این بود که مطالبی در اين رساله نقل شده که با صدور از امام ع تناسب ندارد مانند اینکه گفته شده «فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ فَأَخْبِرْنِي لِمَ كَلَّفَ الْخَلْقَ قِيلَ لِعِلَلٍ فَإِنْ قَالَ فَأَخْبِرْنِي عَنْ تِلْكَ الْعِلَلِ مَعْرُوفَةٌ مَوْجُودَةٌ هِيَ أَمْ غَيْرُ مَعْرُوفَةٍ وَ لَا مَوْجُودَةٍ قِيلَ بَلْ هِيَ مَعْرُوفَةٌ مَوْجُودَةٌ عِنْدَ أَهْلِهَا فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ أَ تَعْرِفُونَهَا أَنْتُمْ أَمْ لَا تَعْرِفُونَهَا قِيلَ لَهُمْ مِنْهَا مَا نَعْرِفُهُ وَ مِنْهَا مَا لَا نَعْرِفُهُ»[[8]](#footnote-9). اگر ائمه ع اهل آن نبوده و نمی‎‌دانند، پس چه کسی اهلش است؟ اساساً این نوع نگارش متناسب با بیان ائمه ع نیست که «إن قال قائل ... قیل له»

همچنین نسبت به غسل مس میت در مورد پرنده و حیوان گفته شده که چون پر و پشم دارند و دست فرد به گوشت آنها برخورد نمی‎‌کند غسل مس میت واجب نیست. این مطالب سست تناسب ندارد که از ائمه ع صادر شده باشد. همچنین نقل شده: «وَ قَدْ رُوِيَ عَنْ بَعْضِ الْأَئِمَّةِ ع أَنَّهُ قَالَ لَيْسَ مِنْ مَيِّتٍ يَمُوتُ إِلَّا خَرَجَتْ مِنْهُ الْجَنَابَةُ فَلِذَلِكَ وَجَبَ الْغُسْلُ[[9]](#footnote-10)» علاوه بر مضمون آن آیا تناسب دارد که امام رضا ع با تعبیر «روی عن بعض الائمه» بیان بفرمایند؟

همچنین ایشان فرموده اند: شیخ طوسی و نجاشی، فضل بن شاذان را به عنوان اصحاب امام رضا ع ذکر نکرده‌اند و شیخ طوسی ایشان را حتی به عنوان اصحاب امام جواد ع نیز بیان نکرده است. علاوه بر این در رجال کشی از فضل بن شاذان نقل شده که می‎‌گوید: من در نوجوانی به کوفه رفتم. ابن فضال پیرمردی بود و خیلی به من احترام می‎‌گذاشت و به حجره من می آمد و برای من احادیث می‎‌خواند[[10]](#footnote-11). ابن فضال حدود 23 سال بعد از امام رضا ع فوت کرده و وقتی فضل بن شاذان نسبت به کسی که 23 بعد از امام رضا ع فوت کرده می‎‌گوید: «وَ أَنَا حَدَثٌ غُلَامٌ وَ هُوَ شَيْخٌ»[[11]](#footnote-12)، در نتیجه نمی‎‌توان گفت که فضل بن شاذان، امام رضا ع را درک کرده است؛ پس اینکه نقل شده «سَمِعْنَا مِنْ مَوْلَايَ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا ع مَرَّةً بَعْدَ مَرَّةٍ‏»[[12]](#footnote-13) درست نیست.

### پاسخ به اشکال آقای سیستانی

نگارش کتاب علل قطعا از فضل بن شاذان است و در این مطلب شکی نیست. مطالبی که در این کتاب بیان شده برای خود فضل بن شاذان است اما نکات تعبدی که در این کتاب است فضل بن شاذان طبق نقل شیخ صدوق در مشیخه و دو سندی که در کتاب عیون و علل الشرایع هست، می‎‌گوید که من این مطالب را از امام رضا ع گرفته‌ام. بله نگارش هایی مانند «فان قال قائل» یا «روی عن بعض الائمة» یا «منها ما لا نعرفه، ‌معروفة عند اهله» را مطمئن هستیم که از خود فضل بن شاذان است اما اینکه گفته شود که امهات مطالب که تعبدی بوده و ربطی به نگارش ندارد از امام رضا ع نباشد، خلاف شهادت شیخ صدوق و دو سندی است که در کتاب علل و عیون اخبار الرضا بیان شده است علاوه بر اینکه شیخ نیز در فهرست[[13]](#footnote-14) سند سومی را ذکر کرده است.

در کتاب من لا یحضره الفقیه از کتاب علل فضل بن شاذان متعدد نقل کرده و در مشیخه من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق صریحا می‎‌گوید: «و ما كان فيه عن الفضل بن شاذان من العلل الّتي ذكرها عن الرّضا عليه السّلام»[[14]](#footnote-15). در علل الشرایع نیز دو سند[[15]](#footnote-16) به رساله علل فضل بن شاذان نقل کرده است و در انتها از خود فضل نقل می‎‌کند که «سَمِعْنَا مِنْ مَوْلَايَ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا ع مَرَّةً بَعْدَ مَرَّةٍ‏»[[16]](#footnote-17) یعنی فکر نکنید این مطالب از خودم است.

در مورد مطالب دیگر اگر بتوان توجیه کرد، توجیه می‎‌کنیم به اینکه مثلا حکمت اینکه غسل مس میت در مورد حیوانات ثابت نیست این است که پشم و پر دارند، و اگر قابل توجیه نبود به همین مقدار قطع به خلاف پیدا می‎‌کنیم اما نسبت به کل کتاب قطع به خلاف پیدا نمی‎‌شود. همانطور که در مورد کتب دیگران مانند سکونی یا عمار ساباطی نیز احادیثی وجود دارد که قطع به خلاف آن داریم مانند اینکه سکونی نقل کرده: «لبن الجاریة یخرج من مثانة المرأة و لبن الغلام یخرج من ثدی المرأة»‏[[17]](#footnote-18) از آن مقداری که می‎‌دانیم اشتباه است رفع ید می‎‌کنیم نه اینکه کل احادیث کتاب کنار گذاشته شود.

در مورد بحث جنابت میت نیز روایات متعددی داریم که ما نمی‌فهمیم زیرا مثلا بچه‌ای که غسل میتش واجب است او که دیگر جنب نمی‌شود و نهایتا بالغین جنب می‌‌شوند. این مطلب نیز می‌‌تواند حکمت باشد یا یک مطلبی باشد که ما نمی‌فهمیم؛ اما این دلیل نمی‌شود که ما از کل احادیث این کتاب رفع ید کنیم و بگوییم این‌ها ساختۀ ذهن خود فضل بن شاذان یا راوی‌های بعدی است.

اما اینکه شیخ طوسی فضل بن شاذان را جزء اصحاب امام رضا ع بیان نکرده است ممکن است به این علت باشد که ایشان در تنظیم فهرست رساله علل یا من لا یحضره الفقیه را نگاه نکرده است اگرچه به آن سند دارد بلکه ممکن است تهذیب و استبصار خودشان را نگاه کرده و براساس آن فهرست را تنظیم کرده و رجال را می نوشته است و در آنجا نقل فضل بن شاذان از امام رضا ع نیامده بود.

بنابراین با وجود سه سند به رساله علل که در هر سه از امام رضا علیه السلام است ما قطع به اشتباه بودن این رساله پیدا نمی‎‌کنیم.

اما در مورد قضیه ابن فضال اینکه ایشان فرموده: «وَ أَنَا حَدَثٌ غُلَامٌ وَ هُوَ شَيْخٌ»، به این معنا نیست که نوجوان بوده است بلکه یعنی جوان بوده و شیخ نبوده است. در مورد حضرت علی اکبر نیز دارد که «فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ»[[18]](#footnote-19) با اینکه ایشان که فرزند داشتند و حتی امام زین العابدین نیز فرزند داشتند و امام باقر ع در کربلا همراه ایشان بودند. ممکن است آثار شیخوخت بر ابن فضال ظاهر شده بوده با اینکه سن بالایی ندارد[[19]](#footnote-20) اما دیگران‌ که می‌‌بینند فکر می‌‌کنند هشتاد سال دارد. علاوه بر اینکه فضل بن شاذان به کوفه آمده و از حماد بن عیسی که حدودا هفت سال بعد از امام رضا ع وفات کردند، نقل حدیث می‌‌کند و این مطلب قابل انکار نیست. کسی که از شخصی مثل حماد بن عیسی که حدودا هفت سال بعد از امام رضا وفاتش هست نقل حدیث می‌‌کند ممکن است که از امام رضا نیز در سال‌های آخر زندگی شان در چندین جلسه مطالبی را آموخته باشد. مخصوصا با توجه به این نکته که در مورد فضل بن شاذان می‌‌گویند یک شبه نبوغی داشته است. افراد نابغه از همان نوجوانی هم مبرّز هستند و ایشان نیز از همان موقع که نوجوان فرهیخته‌ای بوده خدمت امام رضا ع رفته اند. درهمان نقل فضل هم آمده که ابن‌فضال با این‌که به رؤساء اعتنا نمی‌کرد خودش کتابش را می‌‌آورد در حجرۀ من و برای من احادیث را می‌‌خواند و شدیدا به من ابراز علاقه می‌‌کرد. بنابراین مشکل است که به صرف این مطالب از این شهادت‌ها رفع ید کنیم.

### پاسخ به اشکال آقای خویی

آقای خویی اشکال کردند که عبدالواحد بن عبدوس و محمد بن قتیبه توثیق ندارند.

عبدالواحد بن عبدوس از مشایخ شیخ صدوق است که شیخ صدوق در موارد متعدد در مورد ایشان رضی الله عنه به کار برده است که به نظر ما این وثاقت ایشان نزد شیخ صدوق را کشف می‎‌کند. علاوه بر این که در سند شیخ طوسی، احمد بن ادریس در عرض عبدالواحد بن عبدوس قرار دارد و ایشان از بزرگان و اجلای قم است؛ حتی آقای زنجانی به خاطر اینکه علی بن محمد بن قتیبه از مشایخ احمد بن ادریس قمی است ابن قتیبه را توثیق می‎‌کند زیرا ایشان می‎‌فرمایند که احمد بن ادریس قمی جلیل القدر بوده و خودش را با نقل از یک شخص ضعیف، سست نمی‎‌کند. علامه نیز علی بن محمد بن قتیبه را توثیق کرده است.

اگر این مقدار کفایت نکند، به نظر ما همین که در علل و عیون دو سند و در فهرست سند سومی به رساله علل ذکر می‎‌کنند کافی است.

### اشکال آقای سیستانی به رساله محض الاسلام

آقای سیستانی درمورد رساله محض الاسلام فرمودند که ممکن نیست که امام رضا ع در نامه رسمی به مامون تقیه را کنار گذاشته و به خلفای مرضی نزد عامه حمله کرده و در مورد خلیفه سوم این تعابیر را داشته باشد و بفرماید که محض الاسلام این است. در این رساله نقل شده: «وَ الْبَرَاءَةُ مِنَ النَّاكِثِينَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْمَارِقِينَ الَّذِينَ هَتَكُوا حِجَابَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ نَكَثُوا بَيْعَةَ إِمَامِهِمْ وَ أَخْرَجُوا الْمَرْأَةَ وَ حَارَبُوا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ قَتَلُوا الشِّيعَةَ الْمُتَّقِينَ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَاجِبَةٌ وَ الْبَرَاءَةُ مِمَّنْ نَفَى الْأَخْيَارَ وَ شَرَّدَهُمْ وَ آوَى الطُّرَدَاءَ اللُّعَنَاءَ وَ جَعَلَ الْأَمْوَالَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ وَ اسْتَعْمَلَ السُّفَهَاءَ مِثْلَ مُعَاوِيَةَ وَ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ»[[20]](#footnote-21).

علاوه بر اینکه از دوازده امام در این رساله نام برده شده که این هم معهود نیست، چون بنا بر اخفای اسمای ائمه بود و لذا وقتی زراره در کوفه خبر وفات امام صادق ع را شنید فرزندش را به مدینه فرستاد که ببیند امام بعدی چه کسی است. پسرش دیر کرد، زراره در حال احتضار بود و گفت خدایا هر کس که بعد از جعفر بن محمد صادق، امام مفترض الطاعه است من به او ایمان آوردم و فوت کرد.

این مطالب نشان می‎‌دهد که رساله محض الاسلام جعلی است.

### پاسخ به اشکال آقای سیستانی

در عیون اخبار الرضا سه سند برای محض الاسلام نقل شده است[[21]](#footnote-22). شیخ صدوق فرموده: «حديث عبد الواحد بن محمد بن عبدوس رضي الله عنه عندي أصح» اما این تصحیح سند نیست بلکه ممکن است که به لحاظ متن باشد زیرا از لحاظ متنی با دو سند دیگر اختلاف دارد. به هر حال سه سند تا فضل بن شاذان است و این وثوق به صدور می آورد و فضل بن شاذان هم که جلیل القدر است و جعل نمی‎‌کند. او می‎‌گوید: «سَأَلَ الْمَأْمُونُ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا ع أَنْ يَكْتُبَ لَهُ مَحْضَ الْإِسْلَامِ عَلَى سَبِيلِ الْإِيجَازِ وَ الِاخْتِصَارِ فَكَتَبَ ع لَهُ أَنَّ مَحْضَ الْإِسْلَامِ...»[[22]](#footnote-23).

مامون تظاهر به شیعه بودن می‎‌کرد، اصحاب مذاهب را دعوت می‎‌کرد و افضلیت امیرالمومنین ع بر همه اصحاب پیامبر ص را اثبات می‎‌کرد، فدک را به بنی هاشم برگرداند، «أصبح وجه الزمان قد ضحكا / برد مأمون هاشم فدكا»[[23]](#footnote-24). امام رضا ع از این فرصت استفاده کرده تا عده ای از مردم هدایت شوند؛ درست است که در زمان بنی عباس روی خلیفه اول و دوم حساسیت وجود داشت اما خلیفه سوم محل نزاع بوده و معلوم نیست بر روی او حساسیت زیادی وجود داشته است. اگر حساسیت هم وجود داشته باشد قدرت امام رضا ع در آن زمان مانع می‎‌شد که آنها با ایشان برخورد بکنند. علاوه بر این که نامه به مامون است و اگر هم توسط او پخش شد چاره ای می اندیشند. بنابراین اینطور نیست که گفته شود که قطعا امام ع این کار را نمی‎‌کردند. دلیلی هم وجود ندارد که امام ع این مقدار از خلاف تقیه را انجام ندهد همچنان که امیرالمومنین ع فرمودند: «شِقْشِقَةٌ هَدَرَتْ ثُمَّ قَرَّت‏»[[24]](#footnote-25) که در آن خطبه که ظاهرا مجلس علنی هم بود اینطور سخن گفتند.

در مورد اسامی ائمه ع نیز در جایی که که اعداء بر ائمه بعدی مسلط بشوند به شکل علنی ابراز نمی‎‌کردند و ممکن است که امام رضا ع مطمئن بودند که مامون نمی‎‌تواند آسیبی به امام جواد ع برسانند.

در هرصورت ما هشت حدیث داریم که دو حدیث از آنها هر کدام دارای سه سند است و موجب قطع به صدور می‎‌شود. اینکه آقای خویی فرموده اند: «فقط دو روایت از این روایات در کتب اربعه بیان شده است»، مشکلی ایجاد نمی‎‌کند.

روایتی که در کافی بیان شده از علی بن محمد نقل شده است[[25]](#footnote-26). در جلسات گذشته بیان شد که ایشان، علی بن محمد بندار است. بعضی استظهار کرده اند که هر کجا علی بن محمد از سهل بن زیاد نقل کند، علی بن محمد علّان دایی کلینی می‌باشد زیرا «عده من اصحابنا عن سهل بن زیاد»، شامل علی بن محمد علان می‎‌شود. اما عده من اصحابنا که از برقی نقل می‌کند که شامل علی بن محمد بن بندار، پسر خواهر برقی می‎‌شود. در هر صورت هر کدام که باشند در اوج وثاقت هستند. مشکل سهل بن زیاد نیز به نظر بعضی قابل حل است. اشعری نیز چون از رجال نوادر الحکمه می باشد به نظر آقای زنجانی مورد قبول بوده و سند تصحیح می‎‌شود. ایشان رساله فضل را هم از نظر سندی قبول دارند و هم متن آن را حدیث می‎‌دانند و آن روایت نیز از نظر ایشان صحیح است.

### بررسی دلالی روایات

صاحب مدارک علاوه بر اشکال سندی، اشکال متنی نیز مطرح کرده است که «تحلیلها التسلیم» ظهور در حصر ندارد، زیرا نفرموده تنها محلل محرمات در نماز، سلام دادن است؛ بلکه یکی از محلل ها بیان شده است. ایشان قبول ندارند که مصدر مضاف و یا تقدیم خبر ظهور در حصر داشته باشد. اضافه تحلیل به صلاه ممکن است که ناشی از عهد باشد، یعنی تحلیل معهود نماز، تسلیم است اما تحلیل غیر معهود هم دارد. همین مقدار که تحلیل متعارف و مستحب سلام باشد برای اضافه شدن کافی است.

انصاف این است که این اشکال صحیح نیست. ما هم قبول نداریم که تقدیم ما حقه التاخیر مفید حصر است، در «وَ نُوحاً هَدَيْنا»[[26]](#footnote-27) به این معنا نیست که غیر از نوح را هدایت نکردیم اما ظاهر «تحلیلها التسلیم» مانند زید عدل است یعنی محلل درنماز تسلیم است. اگر چیزی را موضوع قرار بدهیم ظاهرش این است که محمول ملاصق با این موضوع و دائر مدار آن است و اگر محللی غیر از تسلیم داشته باشیم این قضیه کاذبه می‎‌شود. مثلا «العالم نافع للبشر» به این معنا است که هر کجا عالمی بود این ملاصق است با این که نافع برای بشر باشد و اگر حصه ای از علما برای بشر نافع نبودند بر خلاف این جمله است. موضوع ظهور در اطلاق شمولی دارد ولی محمول ظهور در اطلاق شمولی ندارد یعنی نمی‎‌گوید که هم نفع مادی دارد و هم نفع معنوی. «زید عالم» ظهور ندارد که هم فقیه است و هم فیلسوف بلکه صرف الوجود عالم را ثابت می‎‌کند و ممکن است ادیب باشد.

اما مثلا اگر در جایی آتشی روشن باشد و بگوییم «خاموش کننده این آتش کپسول آتش نشانی است» ظاهرش این است که چیز دیگری خاموش کننده نیست. «المطهر لهذا الثوب الماء» ظهور اطلاقی اش این است که غیر ماء، مطهر نیست و الا اگر هم آب مطهر باشد و هم خاک این طور نیست که بگویید که هر کجا این موضوع بود این محمول هم هست یعنی هر کجا مطهر این ثوب بود، پس وصف ماء هم بر او صادق است اما اگر بگوید «الماء مطهر لهذا الثوب» منافاتی ندارد که مطهر دیگری نیز داشته باشد. اگر گفته شود « اذا شربت السم تموت » معنایش این نیست که «اذا فعلت فعلا آخر لا تموت» اما اگر بگوید « الذی یوجب زهاق روحک هو شرب السم » ظهور در این دارد که غیر از سم چیز دیگری جان تو را نمی‎‌گیرد.

در جلسه آینده این مطلب را بررسی می‎‌کنیم که موضوع در قضایای حملیه اطلاق شمولی دارد بر خلاف محمول که اطلاق شمولی ندارد کانّه اینجا گفته المحلل للصلاة التسلیم، یعنی اگر بنا بود یک محلل دیگری نماز داشته باشد غیر از تسلیم کذب این قضیه لازم می‌‌آمد . باید بررسی شود که آیا این مطلب اشکال دارد یا نه، و اگر این مطلب درست بشود آیا دلیل بر این‌ است که جزء اخیر نماز، سلام است یا اینکه سلام صرفا محلل است و جزء نماز نیست و لو یک فعل اجنبی باشد؟

و الحمد لله رب العالمین.

1. العروة الوثقی و التعلیقات علیها 7: 404 [↑](#footnote-ref-2)
2. المقنعة 139 [↑](#footnote-ref-3)
3. تهذیب الاحکام 2: 159، الاستبصار 1: 345. [↑](#footnote-ref-4)
4. السرائر الحاوي لتحرير الفتاوي 1: 241 [↑](#footnote-ref-5)
5. قواعد الاحکام 1: 279؛ الأقوى عندي استحباب التسليم بعد التشهد ، و صورته: «السلام عليكم و رحمة الله و بركاته» أو «السلام علينا و على عباد الله الصالحين» و يجوز الجمع [↑](#footnote-ref-6)
6. ( للصدوق) 643. [↑](#footnote-ref-7)
7. موسوعة الامام الخوئي 15: 296 [↑](#footnote-ref-8)
8. علل الشرائع ‏1: 252. [↑](#footnote-ref-9)
9. علل الشرائع ‏1: 268 [↑](#footnote-ref-10)
10. رجال الكشي - إختيار معرفة الرجال 516. [↑](#footnote-ref-11)
11. همان. [↑](#footnote-ref-12)
12. علل الشرائع ‏1: 275 [↑](#footnote-ref-13)
13. الفهرست 363. [↑](#footnote-ref-14)
14. من لا يحضره الفقيه ‏4: 457. [↑](#footnote-ref-15)
15. مقرر: در علل الشرایع 1: 251؛ این سند آمده است: «حَدَّثَنِي عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُبْدُوسٍ النَّيْسَابُورِيُّ الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ النَّيْسَابُورِيُّ قَالَ قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْفَضْلُ بْنُ شَاذَانَ النَّيْسَابُورِي»‏ اما در عیون اخبار الرضا ع 2: 99 این روایت با دو سند آمده است: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُبْدُوسٍ النَّيْسَابُورِيُّ الْعَطَّارُ بِنَيْسَابُورَ فِي شَعْبَانَ سَنَةَ اثْنَتَيْنِ وَ خَمْسِينَ وَ ثَلَاثِمِائَةٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ النَّيْسَابُورِيُّ قَالَ قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْفَضْلُ بْنُ شَاذَانَ النَّيْسَابُورِيُّ وَ حَدَّثَنَا الْحَاكِمُ أَبُو مُحَمَّدٍ جَعْفَرُ بْنُ نُعَيْمِ بْنِ شَاذَانَ عَنْ عَمِّهِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدِ بْنِ شَاذَانَ قَالَ قَالَ الْفَضْلُ بْنُ شَاذَانَ. [↑](#footnote-ref-16)
16. علل الشرائع ‏1: 275 [↑](#footnote-ref-17)
17. علل الشرائع ‏1: 294؛ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ النَّوْفَلِيِّ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُسْلِمٍ السَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ ع أَنَّ عَلِيّاً ع قَالَ لَبَنُ الْجَارِيَةِ وَ بَوْلُهَا يُغْسَلُ مِنْهُ الثَّوْبُ قَبْلَ أَنْ تَطْعَمَ لِأَنَّ لَبَنَهَا يَخْرُجُ مِنْ مَثَانَةِ أُمِّهَا وَ لَبَنُ الْغُلَامِ لَا يُغْسَلُ مِنْهُ الثَّوْبُ وَ لَا بَوْلُهُ قَبْلَ أَنْ يَطْعَمَ لِأَنَّ لَبَنَ الْغُلَامِ يَخْرُجُ مِنَ الْمَنْكِبَيْنِ وَ الْعَضُدَيْن‏ [↑](#footnote-ref-18)
18. اللهوف على قتلى الطفوف 113. [↑](#footnote-ref-19)
19. بعضی‌ در چهل سالگی اینگونه می‎‌شوند مانند شهید صدر که از ایشان نقل شده: «انا فی شبه شیخوخة». [↑](#footnote-ref-20)
20. عيون أخبار الرضا عليه السلام ‏2: 125 [↑](#footnote-ref-21)
21. عيون أخبار الرضا عليه السلام 2: 121؛ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُبْدُوسٍ النَّيْسَابُورِيُّ الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِنَيْسَابُورَ فِي شَعْبَانَ سَنَةَ اثْنَتَيْنِ وَ خَمْسِينَ وَ ثَلَاثِمِائَةٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ النَّيْسَابُورِيُّ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ قَالَ. همان 2: 127؛ حَدَّثَنِي بِذَلِكَ حَمْزَةُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو نَصْرٍ قَنْبَرُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ شَاذَانَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ عَنِ الرِّضَا ع. همان؛ و حدثنا الحاكم أبو محمد جعفر بن نعيم بن شاذان رضي الله عنه عن عمه أبي عبد الله محمد بن شاذان عن الفضل بن شاذان عن الرضا ع. [↑](#footnote-ref-22)
22. عيون أخبار الرضا عليه السلام 2: 121 [↑](#footnote-ref-23)
23. السقيفة و فدك 104 [↑](#footnote-ref-24)
24. نهج البلاغة (للصبحي صالح) 50 [↑](#footnote-ref-25)
25. کافی (ط - الإسلامية) ‏3: 69؛ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ عَنِ الْقَدَّاحِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص افْتِتَاحُ الصَّلَاةِ الْوُضُوءُ وَ تَحْرِيمُهَا التَّكْبِيرُ وَ تَحْلِيلُهَا التَّسْلِيمُ. [↑](#footnote-ref-26)
26. انعام: 84. [↑](#footnote-ref-27)